

## بررسی تطبیقی مرگ اندیشی در آثار قیصر امین پور و سهراب سپهری

### شکوفه نوروزی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور بیجار، مدیر رسمی آموزش و پرورش متوسطه اول شهرستان ماهیدشت

#### چکیده

مفهوم «مرگ» از مفاهیمی است که همواره اندیشه آدمیان را به خود مشغول داشته است و سخن هیچ یک از سخن‌سرایان فارسی از این مقوله خالی نیست. اهمیت این مفهوم آنقدر زیاد است که به عنوان یکی از مهمترین قسمت‌های فرهنگ انسان‌ها محسوب می‌شود. چیستی و ماهیت مرگ دغدغه دائمی و پرسش بنیادین انسان‌ها و مکاتب فکری از آغاز تاکنون بوده است. ناشناختگی و رازناکی ماهیت آن موجب پیدایش افکار بعضاً متناقض درخصوص مرگ در عرصه‌های مختلف فکری از جمله در شعر و ادب فارسی گردیده است و هر کدام از شاعران با تکیه بر پایگاه‌های فکری و معرفتی خود به این پدیده نگرسته‌اند. بی‌گمان مرگ مهمترین رویداد زندگی هر انسان است و همواره فکر او را به خود مشغول داشته است. مرگ و زندگی چنان درهم آمیخته شده‌اند که وجود یکی بدون دیگری بی‌معنی است. در شعر معاصر حضور مرگ، عمیق‌تر و بیشتر از گذشته است. در این پژوهش که به روش تحلیلی-توصیفی انجام گرفته است؛ سعی شده است تا مسأله مرگ‌اندیشی در شعر قیصر امین پور و سهراب سپهری مورد نقد و تحلیل قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی: مرگ، زندگی، شعر معاصر، قیصر امین پور، سهراب سپهری.

**۱- مقدمه**

مرگ یکی از دغدغه‌های اصلی و از بغرنج‌ترین معماهای ذهنی و روحی انسان است. سخت و دشوار است که قبول کنیم روزی خواهد آمد که به اجبار باید دل از آنچه بدان تعلق یافته‌ایم، بکنیم و رخت سفر به سمت جای ناشناخته دیگری ببندیم. اگر نگاهی به آثار ادبی و فلسفی و هنری صاحبان ذوق و خرد در همه فرهنگ‌ها و زبان‌ها بیندازیم، مرگ را از مسائل اصلی همه این آثار می‌یابیم؛ چرا که حیرت و بیم همه آدمیان از مسأله‌ای به نام مرگ، مشترک و امری طبیعی است. مرگ پر رمز و رازترین و در عین حال بدیهی‌ترین، صریح‌ترین و محتوم‌ترین مقوله هستی است. دستگاه‌های مختلف فکری بشر، برخوردهای متفاوتی با مرگ داشته‌اند. مرگ معمای ناگشودنی تمام مکاتب فلسفی است.

انسان در طول تاریخ اندیشه خود پیوسته تلاش فراوانی در جهت معنابخشی و تفسیر مرگ نموده است تا به موازات آن، معنای جاودانگی را دریابد. یاد مرگ اگر با ایمان مذهبی و اعتقاد به عدالت‌الهی و تحقق رستاخیز همراه باشد آدمی را به اغتنام صحیح از فرصت‌ها و ضایع نکردن عمر و برخورداری از نعم خداوند برمی‌انگیزد. توصیه‌های خردمندان‌های که از پیشوایان بزرگ اسلام درباره یادآوری مرگ شده است مبین حقیقت مزبور و دلیلی آشکار بر ثمرات معنوی فراوانی است که از اندیشیدن به مرگ و سرگذشت پیشینیان و عبرت‌انگیزی از احوال ایشان نصیب انسان‌های حق نبوش می‌گردد.

با نگاه اجمالی به سیر اندیشه مرگ در عرصه ادب منظوم فارسی می‌توان گفت مرگ‌اندیشی از همان آغاز مورد توجه شاعران واقع شده است و به استناد آثاری که از آنان برجای مانده است هیچ یک از این دغدغه برکنار نبوده‌اند. مسأله مرگ‌اندیشی در نظام فکری هر شاعر نقشی بنیادین ایفا می‌کند، لذا پرداختن به تفکرات بزرگان ادب گذشته در این باره و بررسی مفهوم مرگ در شعر آنان از هر جهت ضروری می‌نماید و در شناخت بهتر و آشنایی با دیدگاه فکری و معرفتی این شاعران موثر خواهد بود.

شاید کمتر رویدادی چون مرگ ذهن و ضمیر آدمیان را به خود مشغول داشته باشد. مرگ به عنوان تجربه‌ای مبهم و تکرارنشده‌ی هراس‌آور است. هراس از مرگ به علت تعارض آن با میل انسان به جاودانه شدن می‌باشد. انسان همواره در طول تاریخ بشر، با معضل مرگ در چالش بوده است و تمام کوشش‌های او ناشی از میل به زندگی پس از مرگ است. مرگ‌اندیشی همان‌طور که مسأله اساسی تمامی ادیان و فرهنگ‌های مختلف بوده است، در حوزه ادبیات نیز وارد شده است و شاعران معاصر ما هم از این دغدغه همگانی (مرگ) برکنار نبوده‌اند.

**۱-۱- بیان مسأله**

اندیشه مرگ یکی از مهمترین دغدغه‌های تاریخ بشر بوده و هست. اینکه مرگ پایان زندگی است و یا آغاز زندگی دوباره، سوالی است که ذهن انسان را همیشه به خود مشغول داشته و او را به اندیشه و تأمل واداشته است. این اندیشه در شعر شاعران معاصر نیز رسوخ زیادی داشته است؛ و بیشترین توجه به مرگ در ادبیات ما، در دوره معاصر است که بیان نوعی یأس اجتماعی و فلسفی است و نمود منفی دارد. در این مقاله نمود مرگ در اشعار قیصر امین‌پور و سهراب سپهری که از شاعران برجسته معاصر هستند، بررسی شده است. قیصر امین‌پور و سهراب سپهری با بهره‌گیری از عناصر بیانی و زبان سلیس به بیان مسأله مرگ می‌پردازند.

**۱-۲- اهداف تحقیق**

هدف اصلی از انجام این پژوهش بررسی پدیده مرگ و مرگ‌اندیشی در آثار قیصر امین‌پور و سهراب سپهری و مطالعه زمینه‌های عاطفی و تجربی در شکل‌گیری مفهوم مرگ و زندگی در ذهنیت ادبی قیصر امین‌پور و سهراب سپهری و همچنین بررسی دیدگاه مشترک این دو شاعر است.

### ۱-۳- پرسش‌های تحقیق

در این پژوهش به دنبال یافتن سوالات زیر هستیم:

- ◆ پدیده مرگ و زندگی در اشعار قیصرامین‌پور و سهراب سپهری چگونه جلوه می‌یابد؟
- ◆ میزان شباهت مضامین و افکار این دو شاعر در زمینه مرگ و زندگی چگونه است؟

### ۱-۴- فرضیه‌های تحقیق

- ◆ مرگ و زندگی در اشعار دو شاعر به دو صورت پدیدار می‌شود: زندگی و مرگ‌های روزمره و همیشگی و دیگری مرگی که برای رسیدن به زندگی حقیقی و جاودانه است.
- ◆ این دو شاعر معاصر در راه آرمان‌ها و زبان شعری دارای اندیشه مشترکی هستند که موجب نزدیکی مضامین آن دو در زمینه مرگ و زندگی گشته است.

### ۱-۵- اهمیت و ضرورت تحقیق

مسئله مرگ موضوعی است که به طور عام در بین همه علوم و به طور خاص در اندیشه ادیبان و شاعران و نویسندگان بسیار مورد توجه قرار گرفته است و با رویکردهای فکری متفاوتی به آن نگریسته شده است. از جنبه دیگر مرگ نیز از مهمترین مسائلی است که تمام انسان‌ها در مقاطع زمانی و مکانی خاص خود و در طول ادوار تاریخ به آن اندیشیده‌اند و به نوعی آن را رقیب زندگی دانسته‌اند. شاعران معاصر نیز از جمله قیصرامین‌پور و سهراب سپهری به این مسئله مهم در آثار خود پرداخته‌اند. اهمیت و ضرورت این نوشتار در آن است که تا کنون به صورت تطبیقی در شعر این دو شاعر به مسئله مرگ پرداخته نشده است.

### ۱-۶- پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش درباره «بررسی تطبیقی مرگ‌اندیشی در آثار قیصرامین‌پور و سهراب سپهری» مسبوق به سابق نیست و با بررسی و مراجعه به سایت کتابخانه ملی و پایگاه اینترنتی معتبر *IranDoc* و سایت *Noormags* و... هیچ تحقیقی، کتاب یا پایان‌نامه‌ای در این زمینه به صورت تطبیقی دیده نشده است. با جستجویی که در کتابخانه‌ها و سایت‌های معتبر اینترنتی انجام گرفته است، مقالات و پژوهش‌هایی را که در این زمینه به صورت مجزا انجام شده است، در دو دسته تقسیم‌بندی شده است: دسته اول: پژوهش‌هایی که در مورد قیصر امین‌پور انجام گرفته است.

- مقاله «مفهوم مرگ نزد قیصرامین‌پور در دوره نخست شاعری»، (۱۳۹۲)، مهدی فیروزیان، نسیم عظیمی‌نژاد، فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، شماره سی‌ام، صص ۷۳-۴۹.
  - مقاله «بررسی تطبیقی ژرف‌اندیشی در شعر محمود درویش و قیصر امین‌پور»، (۱۳۹۰)، کبری روشنفکر، کبری ذوالفقاری، فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی، دانشگاه رازی کرمانشاه، سال اول، شماره ۲، صص ۱۳۰-۹۹.
  - مقاله «بررسی و تحلیل مفهوم معنای زندگی در اشعار قیصر امین‌پور»، (۱۳۹۳)، مصطفی گرجی، حامد موسوی جروکانی، نشریه زبان و ادب فارسی، سال ۶۷، شماره ۲۳۰، صص ۱۵۶-۱۳۵.
  - مقاله «بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین‌پور، دردهای پنهانی»، (۱۳۸۷)، مصطفی گرجی، فصلنامه پژوهش‌های ادبی تهران، سال پنجم، شماره ۲۰، صص ۱۲۹-۱۰۷.
  - مقاله «نمود مرگ در اشعار حسین منزوی و قیصرامین‌پور با تکیه بر ادب پایداری»، (۱۳۹۴)، فریبا آرایش طبیعت، فصلنامه علمی پژوهشی بهارستان سخن، سال دوازدهم، شماره ۲۹، صص ۴۲-۲۱.
- دسته دوم: پژوهش‌هایی که در مورد سهراب سپهری انجام گرفته است.

- پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد «زندگی و مرگ و بازتاب آن در شعر معاصر با تکیه بر اشعار فروغ فرخ‌زاد، اخوان ثالث و سهراب سپهری»، (۱۳۸۹)، آذر خانی، دانشگاه محقق اردبیلی.
- مقاله «معانی، تصاویر و تعبیر مرگ در اشعار سهراب سپهری و فریدون توللی»، (۱۳۹۱)، نورالله نوروزی داودخانی، فصلنامه پژوهشنامه ادب غنایی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال دهم، شماره ۱۸، صص ۱۹۸-۱۸۵.
- مقاله «بررسی مصادیق ابدیت در اشعار سهراب سپهری»، (۱۳۹۳)، مهدیه پراک، زهرا غریب حسینی، جلیل شاکری، نشریه ادب و زبان دانشکده شهید باهنر کرمان، سال ۱۷، شماره ۳۵، صص ۶۸-۴۱.
- مقاله «سایه روشن مرگ در شعر بررسی روان‌شناختی مفهوم مرگ در شعر مهدی اخوان ثالث و سهراب سپهری»، (۱۳۸۷)، سکینه مرادی کوچی و فرزانه فروزانی، مرکز اطلاعات جهاد دانشگاهی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت.

#### ۷-۱- شیوه‌ی تحقیق

نوع روش تحقیق در این پژوهش به صورت تحلیلی-توصیفی است. نگارنده ابتدا به فیش‌برداری از موضوعات مرتبط و نیز استخراج ابیات مرتبط با مرگان‌دیشی در آثار قیصرامین‌پور و سهراب سپهری پرداخته و بعد از اتمام فیش‌برداری به تلفیق و دسته‌بندی آنها و سپس به تجزیه و تحلیل مطالب پرداخته و در پایان از بررسی‌های انجام شده در این آثار نتیجه‌گیری‌های لازم به عمل آمده است که در ادامه از نظر خواهد گذشت.

#### ۸-۱- جامعه پژوهش

جامعه پژوهش در این تحقیق مجموعه آثار قیصر امین‌پور و سهراب سپهری است.

#### ۲- بحث و بررسی

#### ۱-۲- مفهوم لغوی و اصطلاحی مرگ

واژه مرگ مانند واژه زندگی مفهومی روشن دارد؛ اما در آن سوی این مفهوم روشن، چیزی است که شاید هرگز برای کسی درست و دقیق آشکار نباشد. مرگ پایان زندگی است. «الموت غایبه الدنيا» دنیا با مرگ پایان می‌پذیرد؛ این تعریف درعین سادگی، واقعی‌ترین تعریف مرگ است به هراسان زندگی دنیوی با مرگ به پایان می‌رسد. مرگ به همهٔ مسؤولیت‌ها، تلاش‌ها، آرزوها و هدف‌های دنیوی انسان خط پایان می‌کشد. مرگ درنظر اهل حکمت و معرفت به صور گوناگون تعریف شده است. طبیعیون آن را از منظر طبیعی نگریسته: «باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی دانسته‌اند». (ذخیره خوارزمشاهی، نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل مرگ).

در دانشنامهٔ فارسی در تعریف واژه مرگ آمده است: «توقف همهٔ فرایندهای (سوخ و ساز) حیات از مشخصات مرگ کلی، باز ایستادن قلب و دستگاه تنفس از کار است؛ و این طبیعی‌ترین تعریف برای مرگ است.» (دایره المعارف مصاحب، ذیل مرگ) برخی دیگر با دیدگاهی عرفانی در تعریف آن گفته‌اند: «عبارت از مفارقت روح است از بدن و تجرد او از تعلق به بدن و این موت شامل جمیع حیوانات است.» (لاهیجی، ۴۲۶:۱۳۷۸).

به طور کلی مرگ، «در اصطلاح عرفا به معنی خلع البسهٔ مادی و طرد قیود و علایق دنیوی و توجه به عالم معنوی و فنا در صفات و اسماء و ذات، آمده است.» (فرهنگ اصطلاحات عرفا، ذیل واژه). این گونهٔ دوم از تعریف به حالت خاصی از مرگ که از آن به مرگ اختیاری نیز تعبیر می‌شود؛ اختصاص دارد؛ و در این حالت مرگ شامل حیات دنیوی و حواس ظاهر است.

مرگ یک بازپس گرفتن روح است که در قرآن از آن به «توفی» یاد می‌شود؛ پس آن را نابودی نمی‌دانند و این دنیا را مزرعه‌ای برای آخرت گویند. فیلسوفان در این مسئله مرگ به دو دسته تقسیم می‌شوند: روحیون و مادیون. روحیون مانند: ارسطو،

ملاصدرا، ابن سینا، ... معاد جسمانی را قبول ندارند، مرگ را نابودی نمی‌دانند و به جاودانگی روح معتقدند و مادیون که مرگ را نابودی و نیستی معنا می‌کنند. یکی از فیلسوفان اسپانیایی به نام اونا مونو که نه تنها مرگ روح را قبول ندارد که حتی مرگ تن را هم نمی‌پذیرد او به جاودانگی می‌اندیشد و می‌گوید: «تلاشی که هر موجود منفرد برای ادامه خود به کار می‌برد در چهار چوب برهه کوتاهی از زمان نیست در چهار چوب به نهایت زمان است.» (اونا مونو، ۱۳۹۱: ۳۸).

## ۲-۲- اهمیت مرگ اندیشی

در دین مبین اسلام توصیه‌های فراوانی نسبت به یادآوری مرگ و آخرت شده است؛ زیرا یاد مرگ اثرات روحی و تربیتی سازنده‌ای دارد؛ و انسان را از غوطه‌ور شدن در هوس‌ها و لذت‌های دنیوی باز می‌دارد و تحمل سختی‌ها را بر انسان آسان می‌سازد. بشر از همان ابتدا که پا به عرصه گیتی نهاده و سعی در شناختن خود و جهان پیرامون خود داشته است، مرگ را به عنوان پدیده‌ای آشنا و نه بیگانه از حیات، با خود همراه دیده است به طوری که باید پدیده مرگ را ذاتی انسان و قانون طبیعت او دانست. آدمی موجودی است اندیشمند و مردنی که مرگ آگاهی ریشه در ذات او دارد.

جستجو و کاوش آدمی در باب مرگ و شناخت آن، از آن جهت ضروری و ناگزیر است که این تکاپو باعث می‌شود تا وی به معنایی بسی ژرفتر از هستی خود دست یابد و از طرف دیگر توانایی رویارویی خود را با مرگ بالاتر برده و به ضرورت آن پی برد، در این صورت است که می‌تواند بر ترس از مرگ و تمامی دلهره‌های درونی خویش فائق آید و به عبارت دیگر بر مرگ پیشدستی کند و وجود خود را که اساساً در نیستی ریشه دارد از آن بیرون بکشد.

## ۲-۳- یاد مرگ

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶)

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «أَكْثَرُ وَ أَدَكِرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ يَمُحِصُ الذُّنُوبَ يَزِيدُ فِي الدُّنْيَا ذِكْرَ تَمَوِّهِ عِنْدَ الْغِنَى هُدْمَهُ وَ إِن ذِكْرَ تَمَوِّهِ عِنْدَ الْفَقْرِ إِرْضَاكُمْ بَعِيْثِكُمْ» مرگ را بسیار یاد آرید یاد مرگ گناهان را می‌زداید و آزمندی به دنیا را کاهش می‌دهد اگر به هنگام توانگری مردن را یاد آرید از اهمیت دنیا و اندوه آن می‌کاهد و چنانچه به وقت تنگ دستی از آن یاد کنید، شما را از زندگی تان خرسند می‌کند، چنین سفارش‌هایی در نهج البلاغه مشاهده می‌شود:

«أَوْصِيَكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ اقْلَالِ الْعَقْلِ عَنْهُ» شما را سفارش می‌کنم به یاد کردن از مرگ و کمی غفلت از آن. (رزم جو، ۱۳۶۹: ۳۲۳). «كُلِّ نَفْسٌ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (انبیاء/۷۸) انسان هر کجا باشد و به هر مأمونی پناه برد و او در دژهای استوار جایگزیند عاقبت مرگ او را درمی‌یابد و ناگزیر طعم آنرا می‌چشد.

ای درویش! هیچ وقت عزیزتر از مرگ نیست، دین‌داران را تاج کبریا و کرامت به دروازه مرگ بر سر نهند برخورداران شریعت تویق دولت به در مرگ خواهند یافت. مرگ حریم لا اله الا الله است مرگ آستانه دارالملک قیامت است و ممر زوار حق است و مرکز عز عارفان است و مطمئنه ارواح مقربان. (میبدی، ۱۳۷۰: ۳۴۷).

یاد مرگ اگر با ایمان مذهبی و اعتقاد به عدالت‌الهی و تحقق رستاخیز همراه باشد آدمی را به اغتنام صحیح از فرصت‌ها و ضایع نکردن عمر و برخورداری از نعم خداوند برمی‌انگیزد. توصیه‌های خردمندان‌های که از پیشوایان بزرگ اسلام درباره یادآوری مرگ شده است مبین حقیقت مزبور و دلیلی آشکار بر ثمرات معنوی فراوانی است که از اندیشیدن به مرگ و سرگذشت پیشینیان و عبرت‌انگیزی از احوال ایشان نصیب انسان‌های حق‌نپوش می‌گردد.

## ۲-۴- معرفی قیصر امین پور و سهراب سپهری و آثار آنان

قیصر امین پور متولد دوم اردیبهشت ۱۳۳۸ در «گتوند» جایی بین شوشتر و دزفول است. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در گتوند و دزفول به پایان برد و سپس به تهران آمد «در رشته جامعه‌شناسی کارشناسی و در رشته زبان و ادبیات فارسی کارشناسی ارشد را به اتمام رسانید و دکترای خود را نیز در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۶ اخذ کرد.» (محقق، ۱۳۷۸: ۹) وی فعالیت هنری خود را از حوزه اندیشه و هنر اسلامی در سال ۱۳۵۸ آغاز کرد. در سال ۱۳۸۲ به عنوان عضو فرهنگستان ادب و زبان فارسی انتخاب شد. «اولین مجموعه شعرش را با عنوان «تنفس صبح» که بخش عمده آن غزل بود و حدود بیست قطعه شعر آزاد، از سوی انتشارات حوزه هنری در سال ۶۳ منتشر کرد و در همین سال دومین مجموعه شعرش با عنوان «در کوچه آفتاب» توسط انتشارات حوزه هنری وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی به بازار فرستاد.» (قاسمی، ۱۳۸۱: ۱۶۲).

در سال ۱۳۶۵ «منظومه ظهر روز دهم» توسط انتشارات برگ وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به بازار می‌آید که شاعر در این منظومه ۲۸ صفحه‌ای ظهر عاشورا، غوغای کربلا و تنهایی عشق را به عنوان جوهره سروده بلندش در نظر می‌گیرد. سال ۶۹ برگزیده دو دفتر «تنفس صبح» و «در کوچه آفتاب» با عنوان «گزیده دودفتر شعر» از سوی انتشارات سروش از وی منتشر می‌شود. «آینه‌های ناگهان» تحول کیفی و کمی امین پور را بازتاب می‌دهد. در این مرحله او به درک روشن‌تری از شعر و ادبیات می‌رسد. (ر.ک. کاظمی، ۱۳۹۰: ۲۴۹).

«گل‌ها همه آفتاب گردانند» در آن برهه زمانی جدیدترین کتاب امین پور بود که در سال ۸۱ از سوی انتشارات مروارید منتشر شد و به چاپ‌های متعدد رسید و با استقبال خوبی روبرو شد. در سال ۱۳۸۲ علی‌رغم تمایلش از سردبیری سروش نوجوان استعفا داد و ضمن عضویت در فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، در دانشگاه تهران و الزهرا تدریس می‌کرد و به کارهای پژوهشی مشغول بود. وی در سال ۱۳۷۶ با دفاع از رساله‌ی خود با عنوان «سنت و نوآوری در شعر معاصر» با راهنمایی استاد خود شفیع کدکنی موفق به اخذ مدرک دکترا از دانشگاه گردید. «دستور زبان عشق» آخرین دفتر شعر او بود که تابستان ۱۳۸۶ منتشر شد و مورد استقبال بسیاری از منتقدان قرار گرفته بود. او شاعری بزرگ و مردمی بود، این سخن را شاعران بزرگ و مردمی که از آخرین کتاب او استقبال کرده‌اند گواهی می‌دهند. (همان: ۲۴۹). شنیده‌ها حاکی از آن است که امین پور، بر اثر تصادفی که در سال ۱۳۷۸ در راه شمال صورت گرفته بود، همواره از بیماری‌های مختلف رنج می‌برد و در این تصادف کلیه‌های خویش را از دست داده بود و پس از چندین بار عمل جراحی و دیالیز سرانجام در آبان ماه سال ۱۳۸۶ دارفانی را وداع گفت. روحش شاد و جایگاهش آباد باد.

سهراب سپهری در ۱۵ مهرماه ۱۳۰۷ در کاشان به دنیا آمد. پدر سهراب اسدالله سپهری کارمند اداره پست و تلگراف کاشان بود و مادرش، ماه جبین «فروغ ایران» بود. سهراب سپهری، تحصیلات ابتدایی را در کنار خانواده هنردوست خود و در دبستان خیام «شهید مدرس» گذراند. وی پس از دوره دانشسرای مقدماتی، به آموزگاری پرداخت. بعدها در رشته نقاشی دانشکده هنرهای زیبا ادامه تحصیل داد. از سال ۱۳۳۲ فعالانه به شعر، نقاشی و سفرهای هنری در کشورهای اروپایی و آسیایی پرداخت. (روزبه، ۱۳۸۱: ۲۲۵) سهراب سپهری شاعر و نقاش چیره دستی است که با توأم کردن دو هنر شاعری و نقاشی توانسته است، سبک جدیدی را به وجود آورد که نام و آوازه خود را هم در میان نقاشان و هم در میان شاعران، نمایان سازد. هر چند اشعار اولیه سپهری بسیار قوی و زیبا نیستند؛ اما بعد از مدتی زیبایی اشعار سپهری اوج می‌گیرد.

«شاید در شمار اول، زیباترین پروازهای سپهری در اوج آسمان شعر معاصر، پیش از شماره انگشتان دو دست نباشد و در تأمل دوم به بیست هم نرسد و اما او با سرودن سه مجموعه صدای پای آب و حجم سبز و مسافر، بی‌گمان در رودخانه ابدیت کلام، جاودانه خواهد ماند و دوشادوش نیما و فروغ و شاملو و اخوان و دیگران در کشتزار هنر، پیشاپیش کاروان شعر زمان ما سفر خواهد کرد، سفری خوش و سرسبز تا بی کران افق‌های ادبیات مکتوب فارسی.» (ثروتیان، ۱۳۷۵: ۴۱).

اشعار سهراب سپهری عبارتند از مجموعه‌های، مرگ رنگ ۱۳۳۰، زندگی خواب‌ها ۱۳۳۲ آوار آفتاب ۱۳۴۰ شرق اندوه ۱۳۴۰، صدای پای آب ۱۳۴۳، مسافر ۱۳۴۴، حجم سبز ۱۳۴۶، ما هیچ ما نگاه ۱۳۵۶ که در کتابی تحت عنوان «هشت کتاب» جمع آوری شده است. سرانجام، سهراب سپهری در اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ در بیمارستان پارس تهران درگذشت.

## ۲-۵- مرگ از دیدگاه قیصر امین پور

بشر گرفتار تعلقات جسمانی است. اگر احیانا حالی و مجالی دست دهد که از این غوغا برکنار نشست و به خیال خود فراغتی یافت نخستین دشمنی که بر سر او می‌تازد وحشت مرگ و هراس تنگنای گور و لحد است که همچون بوم شوم در ویرانه دماغ او می‌نشیند و بر سراپای وجودش سایه هول‌انگیز آن که از مرگ چاره نیست، اجل محتوم خواه و ناخواه در کمین ماست. (همایی، ۱۳۶۹: ۷۸۵). وحشت و مرگ مختص به طبقه خاصی از افراد انسانی نیست؛ بلکه همه افراد را شامل می‌شود و تنها عارفان دید دیگری نسبت به این مرگ دارند و آن اینکه نه تنها از مرگ وحشتی ندارند؛ بلکه از آن استقبال می‌کنند.

قیصر امین پور که از شاعران برجسته انقلاب و جنگ است با بیانی زیبا و سلیس به بیان مسأله مرگ می‌پردازد، او مرگ را پلی برای رسیدن به حقیقتی می‌داند که اصل زندگی است و در تفکر او این پدیده رستاخیزی سبز برای رسیدن و نیل به عشقی ابدی و جاودانه است. او در اندیشه و اشعارش دو دیدگاه درباره مرگ و غلبه بر هول و هراس ناشی از آن می‌توان پی جویی کرد؛ امین پور در شعر «تو می‌توانی» داشتن یک زندگی آرام را در گرو تن دادن به موت اختیاری و ترک تعلقات می‌داند؛ چنین مرگی سعادت است که نصیب همگان نمی‌شود:

◆ من سال‌های سال مردم/ تا اینکه یک دم زندگی کردم/ تو می‌توانی یک ذره، یک مثقال/ مثل من بمیری. (امین-پور، ۱۳۹۰: ۲۹).

وی مرگ را نه تنها فنا نمی‌داند؛ بلکه آن را اصل بقا به حساب می‌آورد که باعث حضور همگان در نزد خدای خود خواهد شد. او مرگ را پلی برای رسیدن به حقیقتی می‌داند که اصل زندگی است و پدیده مرگ، رستاخیزی سبز برای نیل به عشقی ابدی و جهانی جاودانه است. او در شعر «نه گندم و نه سیب» به مرگ و زندگی جاوید و ابدی اشاره دارد:

◆ نه گندم و نه سیب آدم فریب نام تو را خورد/ از بی‌شمار نام شهیدانت/ هابیل را که نام نخستین بود/ دیگر این روزها را به یاد نمی‌آوری/ هابیل نام دیگر من بود/ نام تو نور، نام تو سوگند/ نام تو شور، نام تو لبخند/ در تلفظ نامت ضرورتی است! نامی برای مردن نامی برای تا ابد زیستن/ نامی برای بی که بدانی چرا گاهی گریستن (همان، ۲۶۹).

انسان در باب مرگ با هزاران پرسش مواجه است و برای یافتن پاسخی برای آن پیوسته در تلاش است. مرگ نقطه پایان زندگی مادی و اوج آن به‌شمار می‌رود. به اعتقاد شاعر با مرگ پاسخ تمام سوالات انسان درباره ماهیت و چگونگی آن است:

◆ هزار خواهش و آیا/ هزار پرسش و اما/ هزار چون و هزاران چرا بی‌زیرا/ هزار راه نرفته/ هزار بار همیشه/ هزار بار هنوز/ مگر تو ای همه هرگز! مگر تو ای همه هیچ! مگر تو نقطه پایان/ بر این هزار خط ناتمام بگذاری! (امین پور، ۱۳۸۶: ۴۲).

در شعر بعدی خویش با زبانی زیبا و شنیدنی به «راز زندگی» اشاره می‌کند و زندگی را «شکفتن» «با زبان سبز راز گفتن می‌داند» آری او زندگی را شکوفایی می‌بیند، بالیدن، از خویش در آمدن، نه درخویش پیچیدن در یک کلام، گل را بر غنچه ترجیح می‌دهد.

◆ غنچه با دل گرفته گفت: «زندگی»: لب ز خنده بستن است/ گوشه‌ای درون خود نشستن است/ گل به خنده گفت: زندگی شکفتن است/ «با زبان سبز، راز گفتن است»/ هر چه باشد او گل است گل یکی دو پیرهن/ بیشتر ز غنچه پاره کرده است. (امین پور، ۱۳۸۶: ۹).

او در شعر «راز پرواز» به دشوار بودن مرگ و سهل بودن زندگی اشاره دارد:

ای خوشا خروشیدن، جاودانه جوششیدن	همچون رود ناآرام، زین کرانه کوچیدن
ای خوشا زخود رفتن، مست خلسه‌ای خونین	سرخوش ازسماعی سرخ، عارفانه رقصیدن
معنی شکوفایی است، ترجمان والایی است	مثل غنچه خندیدن، چون جوانه روییدن
مثل زندگی سهل است، چشم بستن و خفتن	مثل مرگ دشوار است، آن یگانه را دیدن

(امین پور، ۱۳۹۰: ۴۰۵).

«مرگ و مرگ اندیشی یکی از مضامین پر بسامد آثار امین پور به‌ویژه در دفتر «دستور زبان عشق» است که شاعر در آن نه در سطح خرد و فردی که در سطح کلان است. در این حالت که زیرساخت شعر در ارتباط نزدیک با عنصر درد و رنج قرار می‌گیرد و من سخنگوی در متن نه من فردی که من فردی و جهانی و بشری است که از زبان انسان نوعی سخن می‌گوید.» (گرچی، ۱۳۸۷: ۷۳). در این مجموعه نمود مرگ با یک یأس فلسفی از زندگی همراه است شاعر به جشن تولد می‌رود، جشنی که ولادت و زندگی است؛ اما سر از مجلس ختم درمی‌آورد:

مرا به جشن تولد فرا خوانده بودند چرا سر از مجلس ختم درآوردم

(امین پور، ۱۳۹۰: ۲۱).

شاعر بعد از دهه جبهه و جنگ و بعد از روی آوردن به مرحله شک و تردید کم کم دردهایی بر دلش می‌نشیند که پینه می‌شود و جای این زخم‌ها را هیچ چیز بهبودی نمی‌بخشد مگر صداقت و راستی مگر درد جاودانگی عشق. او در آثار آخرینش به مرگ می‌اندیشد و آن را چاره همه دردهایش می‌داند؛ زیرا تنها رفتن را تسکین دردهای بی‌درمانش می‌داند. او از همان ابتدای شروع جنگ می‌خواست شهید شود اما شاعر شد. سپس در دهه دوم زندگانش، زندگی شاعرانه‌اش می‌سراید:

◆ مُردن چقدر حوصله می‌خواهد/ بی‌آنکه در سراسر عمرت یک روز/ بی‌حس مرگ زیسته باشی! / احساس می‌کنم که پس از مرگ عاقبت/ یک روز دیوانه می‌شوم. (امین پور، ۱۳۷۲: ۳۰).

قیصر مرگ را برای خود هدفی دینی و اجتماعی و سیاسی می‌خواهد. او در شعر «لبان مرگ» از مجموعه اشعار تنفس صبح اینچنین آورده است:

◆ ما دشمن آه و آو و افسوسیم/ یا شوق لبان مرگ را می‌بوسیم/ دریا، دریا، اگر زما برگیرند/ کم می‌نشویم از آنکه اقیانوسیم. (امین پور، ۱۳۹۰: ۴۴۷).

◆ بیا به خانه آلاله‌ها سری بزنیم/ ز داغ با دل خود حرف دیگری بزنیم/ به یک بنفشه صمیمانه تسلیت گوئیم/ سری به مجلس سوگ کبوتری بزنیم/ تمام حجم قفس را شناختیم، بس است/ بیا به تجربه به در آسمان پری بزنیم/ اگر چه نیت خوبی است زیستن اما/ خوشا که دست به تصمیم بهتری بزنیم. (همان، ۴۰۶).

در شعر نو «حسرت همیشگی» از مجموعه آینه‌های ناگهان از آمدن ناگهانی مرگ سخن می‌گوید، باز از رفتن می‌سراید و مرگ را حکایتی می‌داند که در طول زندگی موجودات نمونه عینی و عملی می‌یابد. این حکایت همیشگی بیش از آنکه آدمی خود را برای شنیدن آن آماده کند، او را فرا می‌گیرد:

◆ حرف‌های ما هنوز نا تمام تا نگاه می‌کنی/ وقت رفتن است/ باز هم همان حکایت همیشگی! / پیش از آنکه باخبر شوی/ لحظه عزیمت تو ناگزیر می‌شود/ آی ... ای دریغ و حسرت همیشگی! / ناگهان چقدر زود؛ دیر می‌شود! (امین پور، ۱۳۷۲: ۴۹-۴۸).

شاعر معتقد است که پس از مرگ در جهانی برتر و دیگرگونه به جاودانگی دست می‌یابد، او در اشعار نخستین خود تحت تأثیر فضای انقلاب، از مرگی عارفانه و عاشقانه سخن می‌گوید. از این‌رو مرگ را پدیده‌ای ماوراءطبیعی و راهی برای دستیابی به حقیقت مطلق می‌داند و مشتاقانه به دیدارش می‌شتابد؛ قیصر از مرگ هراسی ندارد و با شتاب به سوی آن می‌رود و آماده است هر وقت که مرگ به سراغش می‌آید چون آب، آن را بنوشد حتی اگر چون دوزخ گرم باشد. او مرگ را یک حماسه و تجربه پاک اشراقی در قربانگاه معشوق (خدا) قلمداد می‌کند و شیفته‌وار به سویش می‌رود و با بهره‌گیری از کنایه و تشخیص زیبا این شیفتگی را به تصویر می‌کشد:

پیراهنی از شتاب خواهم پوشید  
گر آتش صد هزار دوزخ باشی  
دیدار تو را به شوق خواهم کوشید  
ای مرگ، تو را چو آب خواهم نوشید

(امین‌پور، ۱۳۹۰: ۴۲۶).

مرگ برای امین‌پور وصال به خدای تعالی است که معشوق حقیقی است؛ بسیاری از شاعران فارسی به مرگ به عنوان رهایی از کالبد دنیوی خود که عامل رنج و عذاب است، نگریسته و آن را آرامش نهایی می‌دانند. اینان دنیا را با همه خوشی‌ها و تلخی‌هایش رها کرده و برای لقای الهی لحظه شماری می‌کنند. از این‌رو مرگ نزد آنان نه تنها منفور و مکروه نیست؛ بلکه خود زندگی است، او در شعر «رفتن، رسیدن است» مرگ و از خود بریدن را تنها راه وصال به جانان می‌داند:

موجیم و وصل ما، از خود بردن است ساحل بهانه‌ای است، رفتن رسیدن است

تا شعله در سریم، پروانه اخگریم  
ما مرغ بی‌پریم، از فوج دیگریم  
شمعیم و اشک ما، در خود چکیدن است  
پروانه بال ما، در خون تپیدن است  
پرمی‌کشیم و بال، بر پرده خیال  
اعجاز ذوق ما، در پرکشیدن است  
ما هیچ نیستیم، جز سایه‌ای ز خویش  
آیین آینه، خود را ندیدن است  
گفتی مرا بخوان، خواندیم و خامشی  
پاسخ همین تو را، تنها شنیدن است  
بی‌درد و غم است، چیدن رسیده را  
خامیم و درد ما، از کال چیدن است

(همان، ۳۵۲).

در شعر «نوبت» شاعر در نوبت مرگ نشسته است و می‌داند که فردا و شاید امروز او را در یابد.

◆ و آسیاب نان آسوده/ همچنان می‌چرخد/ دندان گرد سنگ- سنگ آسیاب نان/ چون لقمه‌ای بزرگ/ جهان را آخر به کام خویش برد/ خواهد برد و بوی حسرت نان/ ما را - تمام ما را -/ خواهد خورد ما ایستاده‌ایم/ و لحظه لحظه نوبت خود را/ خمیازه می‌کشیم/ شاید همیشه نوبت ما فرداست! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۶۹).

موارد بسیاری از اندیشه نرفت از مرگ در اشعار امین‌پور یافت می‌شود؛ او در شعر «وداع» به شگفت بودن مرگ و چهره نامطلوب آن اشاره دارد:

◆ آهنگ وداع و ترک باری داد/ گویی که سرشگفت کاری دارد/ بر دوش گرفته جان چو باری سنگین/ بی‌تاب که مرگ قرار دارد. (امین‌پور، ۱۳۹۰: ۴۲۳).

او در غزل «آبروی آب» بیتی را برای مرگ می‌سراید:

ما را به حال خود بگذارید و بگذرید  
از خیل رفتگان بشمارید و بگذرید

(امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰۴).

در شعر نیمایی «حرف‌آخر» شاعر بعد از تکرار کلمه «هزار» با مرگ سخن می‌گوید و از او می‌خواهد که این بار سنگ تمام را بگذارد.

◆ هزار خواهش و آیا هزار پرسش و آما/ هزار بود و نبود، هزار شاید و باید/ هزار کار نکرده، هزار کاش و اگر/ مگر تو ای همه هرگز/ مگر تو ای همه هیچ! مگر تو نقطه پایان/ بر این هزار، خط ناتمام بگذاری! مگر تو ای دم‌آخر/ در این میانه تو/ سنگ تمام بگذاری! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۴۳).

قیصر هر کجا که تپش ثانیه‌ها را باور می‌کند و کشش عشق را می‌چشد، یک گام خود را به مرگ نزدیک‌تر می‌بیند و همیشه از خویشتن خویش می‌پرسد که آیا کی؟ آن لحظه سر می‌رسد.

در شعر «لحظه‌ها» می‌سراید:

◆ لحظه چشم وا کردن من/ از نخستین نفس گریه/ در دومین صبح اردیبهشت سی و هشت/ تا سی و هشت اردیبهشت پیایی/ پیایی! عین یک چشم بر هم زدن بود/ لحظه‌های دیگر آما تا کجا باد؟! تا کی؟ (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۰). همچنین در شعر «آما همیشه» از رفتن حرف می‌زند حتی اگر نرسیدن.

◆ آما همیشه/ از ریشه همیشه می‌آید/ رفتن/ همیشه رفتن/ حتی همیشه در نرسیدن/ رفتن! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۵). اندیشه قیصر نسبت به خود مرگ در اشعارش نمود دارد؛ مهمترین نمود مرگ در شعر او این است که سرانجام روزی خواهد رسید. در مجموعه گلها همه آفتاب گردانند، شعری عیناً با نام «مرگ» تفکر مرگ اندیشی او را برای ما اثبات می‌کند و از این حقیقت می‌گوید که ما ممکن است مرگ را درک نکنیم و به آن بی‌اعتنا باشیم اما روزی هر جا که باشی مرگ فرا می‌رسد. او در مقام تنبه و هشدار، از غفلت برخی انسانها از مرگ سخن رانده است:

◆ ما/ در تمام عمر تو را در نمی‌یابیم/ آما تو ناگهان/ همه را در می‌یابی! (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۵۸). در شعر نو «خداحافظی» به وضوح از دل‌کندن زندگی و خداحافظی با روزگار سخن می‌گوید. گویی باوری به او گفته است که چند سال پیش فرصت نداری.

◆ باور نمی‌کنم/ که ناگهان به سادگی آب/ از ساحل سلام/ دل بر کنم/ تا لحظه لحظه در دل دریای دور/ امواج بی‌کران دقایق را پارو زنم! (همان، ۶۴).

او حتی در سبک سنتی نیز از مرگ یاد می‌کند. در اشعار قیصر امین‌پور به دلیل سانحه تصادف در دفترهای پایانی او مرگ و گذر عمر مکرر و پربسامد است و مرگ را نقطه پایان آرزوها می‌داند و انسان با مرگ پرونده‌اش بسته می‌شود و به صورت یک آگهی ترحیم در روزنامه‌ها می‌شود. «در شعر لحظه‌های کاغذی»:

عاقبت پرونده‌ام را با غبار آرزوها خاک  
خواهد بست روزی، باد خواهد بردباری

روی میز خالی من صفحه‌باز حوادث در  
ستون تسلیت‌ها نامی از ما یادگاری

(امین‌پور، ۱۳۸۶: ۹۶).

در شعر «زمانه‌ای دیگر»

◆ دلم ز دست زمین و زمان به تنگ آمد/ مرا ببر به زمین و زمانه‌ای دیگر (همان، ۱۰۱)

در شعر «شکار» شاعر خود را مرد ماهی‌گیری می‌بیند که تمام طعمه‌هایش را از دست داده است، اما او شادمان است و مرگ تنها در میان تور باقی می‌ماند.

◆ مرد ماهیگیر/ طعمه‌هایش را به دریا ریخت/ شادمان برگشت/ در میان تور خالی/ مرگ تنها/ دست و پا می‌زد. (امین‌پور، ۳۱:۱۳۸۵)

در شعر «آخرین برگ»:

◆ آخرین برگ درخت افتاد/ در حیات خلوت پاییز شادی شمشاد. (همان، ۳۲).

در غزل «حسرت پرواز»

◆ آخر دلم با سربلندی می‌گذارد/ سنگ تمام عشق را بر خاک گورم (همان، ۶۳).

او در شعر «اتفاقی دیگر» مرگ را و خلقت انسان را ابتدا و انتهای یک زنجیر می‌داند اما با این تفاوت که آنچه روز اول بود، روز آخر نیست.

◆ سببی که از درخت می‌افتد/ از نو به شاخه هم بر می‌گردد/ اما/ دیگر نمی‌شناسد/ همدیگر را (امین‌پور، ۵۶:۱۳۸۶).

## ۲-۶- مرگ از دیدگاه سهراب سپهری

مرگ موضوعی است که در عین تکرار، برای آدمی امر مبهم و ناشناخته‌ای است. آن چه مرگ را چنین رازآلود و شگفت به چشم می‌کشد که با هرآمدنش آدمی به فکر فرو می‌رود به ماهیت آن برمی‌گردد؛ ماهیتی که همیشه ذهن جستجوگر انسان درگیر آن بوده است. سهراب شاعری بود، غوطه‌ور در دنیای شعر و هنر خویش که به همه چیز رنگ شعر می‌داد. شعر او دارای تصویرهای شاعرانه و مضامین و مفاهیم عرفانی و فلسفی و غنائی است. همه‌اشیاء برای او معنویت داشتند، در ژرفای هر چیز مادی فرو می‌رفت و به آن حیات معنوی می‌بخشد. گویی برای او تمام ذرات عالم دارای روح و عاطفه و احساس بودند. زبان سپهری نیز زبانی لطیف و ویژه خود اوست.

سهراب سپهری شاعر معاصر پارسی زبان که در دیار کاشان زیسته و با عرفان و خدا و طبیعت انس گرفته و از مرگ هراسی ندارد. «مرگ از مسائل اساسی مطرح در شعر سهراب است و یکی از نکات ظریف درباره‌ی آن با توجه به فلسفه نگاه تازه و فرزند لحظه بودن این است که مرگ نقطه‌ای است بین گذشته و آینده و به قول نور تروپ فرای آدمی را از تداوم زندگی که میان گذشته و آینده جاری است جدا می‌کند؛ به هر حال مرگ در نظام کلی زندگی تأثیر ندارد بلکه مثل همه چیزهای دیگر طبیعی و جزء لاینفک زندگی است.» (شمیسا، ۱۳۸۲:۱۳۴-۱۲۵).

سهراب بر این نکته تأکید دارد که مرگ و زندگی یکی است، مرگ «زنده» است، برای او مرگ پایان کار نیست سپهری پیوسته به مرگ با دیدی مثبت می‌نگرد. از نظر او مرگ عنصری حیات‌بخش است که اکسیژن از اجزای این حیات است. او معتقد است همان‌طور که با پر و خالی شدن ریه‌های انسان از اکسیژن، حیات تداوم می‌یابد و انسان، لذت ماندن و زیستن را احساس می‌کند، مرگ نیز با اکسیژن حیات بخش، ریه‌های لذت را پرو خالی می‌کند. در حقیقت مرگ را لذت آفرین می‌داند.

«سپهری در اشعار خود به سراغ بزرگ‌ترین پرسش هستی، یعنی مرگ می‌رود و تلاش می‌کند تا مرگ را نیز به نوعی توجیه کند، نه اینکه سپهری منکر مرگ است، نه بلکه او با آگاهی کامل از اینکه پایان زندگی است تأکید می‌کند که «نترسید از مرگ» چرا که مرگ پایان کبوتر نیست، پایان هستی نیست.» (ترابی، ۱۳۸۲:۱۳۰).

از دیدگاه سهراب مرگ و زندگی همزادند و کسی که پیشتر از زندگی گفته، در ادامه از مرگ می‌گوید؛ سپهری خواننده را مستیما به نرسیدن از مرگ دعوت می‌کند چرا که مرگ را پایان نمی‌داند:

◆ و نترسیم از مرگ / مرگ پایان کبوتر نیست / مرگ وارونه یک زنجره نیست / مرگ در ذهن افاقی جاری است / مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد / مرگ در ذات شب دهکده از صبح سخن می‌گوید / مرگ با خوشه انگور می‌آید به دهان / مرگ در حنجره سرخ گلو می‌خواند / مرگ مسئول قشنگی پرشاپرک است / مرگ گاهی ریحان می‌چیند / مرگ گاهی ودکا می‌نوشد / گاه در سایه نشست است به ما می‌نگرد / و همه می‌دانیم / ریه‌های لذت پر اکسیژن مرگ است. (سپهری، ۱۳۹۲: ۲۸۴).

دکتر سیروس شمیسا در این شعر کبوتر را نماد مرگ و زندگی می‌داند: «کبوتر به سبب باز و بستن پرها و رفتن و آمدن‌های مکرر، رمز مرگ و زندگی توأمان است. به عبارتی دیگر می‌توان گفت که شاعر در انتظار زندگی دیگری است که او را به اوج آسمان سپید می‌رساند. از سویی دیگر سمبل کبوتر با فنا ارتباط دارد؛ در آیین بودایی، سامسارا (سنساره)، آن حیات و ممات-های پی در پی است که آدمی را از وصول به نیرونا باز می‌دارد. وظیفه آدمی این است که هر چه زودتر از این گردونه بگریزد و به نیروانا (فنا فی الله) واصل شود.» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۸۲). در فلسفه سپهری مانند عارفان مکتب خراسان، مرگ و زندگی به هم در آمیخته است یک مفهوم است که یک سرش را زندگی و سر دیگرش را مرگ می‌بینیم (همان، ۱۰۱).

دکتر ثروتیان در شرح این شعر می‌نویسند: «به نظر سهراب مرگ تنها آن نیست که ببیند کبوتر افتاد و دیگر پرواز نمی‌کند و یا رنجره‌ای وارونه افتاده و مرده است، بدانید همه حرکت‌های لحظه به لحظه به سوی مرگ است، مرگ همانند موجود زنده‌ای است که گاهی پری قشنگ، چون شاپرک دارد و گاهی همچون شاعر ریحان می‌چیند و ودکا می‌نوشد و گاهی در سایه نشسته به ما می‌نگرد.» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۱۶۶).

برخورد سپهری با مرگ و فضای آدمی، برخوردی کاملا عارفانه و مأنوس برای کسانی است که با ادبیات عرفانی این سرزمین آشنا هستند. او که معتقد است با مرگ ما در واقع شکوفا می‌شویم در شعر کوتاه «و» می‌گوید:

◆ آری، ما غنچه یک خوابیم / غنچه خواب؟ آیا می‌شکفیم؟ / یک روزی، بی جنبش برگ / اینجا؟ / نی، در دره مرگ / نی، خلوت زیبایی / به تماشا چه کسی می‌آید، چه کسی ما را می‌بوید؟ / و به بادی پرپر؟ / و فرودی دیگر (سپهری، ۱۳۹۲: ۲۲۰).

ذهن سپهری نیز از ابتدای شاعری با مسأله مرگ درگیر است و در مرگ رنگ و در ابتدای و شاعری، گاه اندوه و تنهایی سپهری با مفهوم زوال همراه است و یادآوری مرگ برای سهراب، با آه و اندوه قرین است:

◆ میان دو لحظه پوچ درآمد و رفتم / انگار دری به سردی خاک باز کردم / گورستان به زندگی ام تابید / بازی‌های کودکی ام، روی این سنگ‌های سیاه پلاسیدند / سنگ‌ها را می‌شنوم: ابدیت غم / کنار قبر، انتظار چه بیهوده است. (سپهری، ۱۳۹۲: ۱۳۵).

سپهری با دیدی عارفانه، مرگ را مایه ترس دیگران و موجب زدوده شدن حیرت خود می‌داند او مرگ را آغاز حیات به شکلی دیگر می‌داند، نه پایان زندگی

◆ مرگ آمد حیرت ما را برد / ترس شما آورد / در خاکی، صبح آمد، سیب طلا، از باغ طلا آورد. (سپهری، ۱۳۹۲: ۲۲۳).

اولین مجموعه شعری سهراب سپهری مرگ رنگ نام دارد شعر با گزارشی از مرگ رنگ آغاز می‌شود؛ آنچه سهراب از رنگ در دفتر اول به کار می‌گیرد، رنگ افسردگی و مرگ و سیاهی است.

◆ رنگی کنار شب / بی حرف مرده است.

مرگ رنگ سهراب به راستی رنگ مرگ دارد. در آن جز سخن از تنهایی و خاموشی، شب و جغد و ویرانه نیست؛ فضای مرده رنگی، نه تنها در مفاهیمی که می‌آفریند موج می‌زند، بلکه خود رنگ‌ها نیز غریب و انتزاعی‌اند. فضای مرگ، مرگ رنگ، مرگ همه چیز با تصاویری از جغد و لاشخور و ویرانه تا سر حد امکان در شعر او جلوه‌گر می‌شود. (وزیرنیا و ایراندوست، ۱۳۷۹: ۲۵).

◆ جغد بر کنگره‌ها می‌خواند / لاشخورها سنگین / از هوا، تک تک، آیند فرود / لاشه‌ای مانده به دشت / کنده منقار زجا چشمانش، / زیر پیشانی او / مانده در گود کبود. (سپهری، ۱۳۹۲: ۳۰).

یکی از نمادهای جغد مرگ و بد شگونی است به‌ویژه تصویر آن بر بالای خرابه‌ها و گورستان‌ها نشانه‌ای از مرگ و سوگواری دارد. ترانه جغد بر بالای این کنگره‌ها ترانه مرگ و تاریکی است. لاشخورها نیز نشانه مرگ آوری است.

سپهری برخوردار سرشار از آرامش و شادی آفرین با مرگ دارد و فقط در آثار نخستین خود، گاهی با غم و اندوه از مرگ یاد می‌کند. مرگ برای سپهری تلخ و گزنده نیست؛ زیرا آن را ادامه طبیعی حیات و جزء لاینفک قانون طبیعت و مکمل زندگی می‌داند و آن را سروسامان می‌دهد:

◆ و بدانیم اگر کرم نبود، زندگی چیزی کم داشت/ و اگر مرگ نبود، دست ما در پی چیزی می‌گشت/ و بدانیم اگر نور نبود، منطق زنده پرواز دگرگون می‌شد. (همان، ۲۸۱).

در اشعار سهراب مرگ و زندگی هویت تازه‌ای می‌یابند. هر دو بال و پر دارند. هر دو وسعت یکسانی دارند. مرگ به تعبیری حکم نوزادی را دارد که در این آب روان قرار گرفته است. با آب که مظهر زندگی است، می‌بالد و می‌شکوفد. مرگ دریچه‌ای به سوی روشنایی است. سهراب در دفتر «مرگ رنگ» در شعر «جان گرفته» مقاومت خود را در برابر مرگ نشان می‌دهد تا آن جایی که مرگ را از خود دور می‌کند:

◆ از هجوم نغمه‌ای بشکافت گور، مغز من امشب/ مرده‌ای را جان به رگ‌ها ریخت/ پا شد از جا در میان سایه روشن/ بانگ زد بر من: مرا پنداشتی مرده،/ و به خاک روزهای رفته بسپرد؟ لیک تو پندار تو بیهوده است: / پیکر من مرگ را از خویش می‌راند. (همان، ۳۶).

در پایان شعر «پرده» سهراب از آن به تعبیر «سیاه سرد بی تپش گنگ» می‌کند. عناصری که سهراب برای بیان این بی‌تپشی و بی‌تحریکی به کار می‌گیرد یا واژه‌هایی هستند که مستقیماً با مرگ هم خواناند مانند تابوت، جان کندن و یا عناصری از طبیعت که نماد سکون و مرگ شده‌اند مانند: «مرداب». بعضی دیگر اسم‌ها یا صفاتی هستند که بار عاطفی بسیار منفی دارند: دوزخ، دوزخی، جهنم، جهنمی و ... با این واژگان نیز ترکیباتی چنین می‌سازد؛ جهنم سرگردان، تابوت پنجره، مرداب اتاق، گودال مرگ خود را مردن، مرداب زندگی و ... وی بارها زیر بار این واژه‌ها و ترکیب‌هایی که از عواطف و احساساتی زندگی ستیز برخاسته‌اند خود را می‌میرد. (وزیرنیاو ایراندوست، ۱۳۷۹: ۲۵).

◆ در پس درهای شیشه‌ای رویاها / در مرداب بی‌ته آینه‌ها / هر جا که من گوشه‌ای از خود را مرده بودم / یک نیلوفر روییده بود.

◆ تا دوزخ‌ها بشکافند/ تا سایه‌ها بی‌پایان شوند/ تا نگاهم رها گردد/ درهم شکن بی‌جنبشی‌ات را/ و از مرز هستی من بگذر/ سیاه سرد بی تپش گنگ. (سپهری، ۱۳۹۲: ۸۶).

سپهری در دفتر سوم «آوار آفتاب» فضای تاریک و ناگرفته‌ای را که زندگی خواب‌ها در آن جریان دارد رها می‌کند و به طبیعت سبز و روشن و زنده گام می‌نهد. در این دفتر سهراب از زندان درون رها شده و در مرزهای وسیع‌تری گام نهاده است. گرچه هنوز در این دفتر واژه‌هایی چون مرداب، قیر، شب، گورستان و به تمامی از شعر او رخت بر نیسته است؛ اما بسامد بالایی ندارد. می‌توان گفت روشنی حیات به شعر او تابیده است. در مرزهای زیستن گام نهاده؛ اما هنوز یک پایش در تاریکی مرگ و اندوه است.

در شعر «روزنه‌ای به رنگ» از مجموعه آوار آفتاب چهار پاره‌ای است هموزن مثنوی معنوی و با اندیشه مولانایی است. در این شعر فریاد آسمانی انالله و انا الیه راجعون بلند است.

◆ اندهی خم شد فراز شط نور/ چشم من در آب می‌بیند مرا/ سایه ترسی به ره لغزید و رفت/ جویباری خواب می‌بیند مرا/ در نسیم لغزشی رفتم ز راه / راه نقش پای من از یاد برد / سرگذشت من به لب‌ها ره نیافت / یگ باد آورده ای را باد برد. (همان، ۱۵۱).

در پایان شعر «پاراه» از شرق اندوه غمگانه در مرگ و نیستی می‌لغزد و می‌لغزاند و به استقبال مرگ می‌رود:

◆ نه تو می‌پایی و نه من / دیده تر بگشا / مرگ آمد / در بگشا. (همان، ۲۲۵).

سهراب در صدای پای آب که پرده را یک سو می‌زند تا احساس هوایی بخورد. با مرگ دست می‌دهد و دوست می‌شود از آن نمی‌هراسد:

◆ مرگ با خوشه انگور می‌آید به دهان / مرگ در حنجره سرخ گلو می‌خواند / مرگ مسئول قشنگی پرشاپرک است. (همان، ۲۸۴).

در همین دفتر است که تسلیم تسلیم است:

◆ در نبندیم به روی سخن زنده تقدیر که از پشت چپرها صدا می‌شنویم... (همان)  
گویی در «صدای پای آب» صدای پای مرگی را که شنیده است، برای ما توصیف می‌کند و در پایان منظومه ما را به جستجوی آنچه خود عمری به دنبالش بوده است فرا می‌خواند.

در منظومه «مسافر» مرد مسافر پس از بازگویی سرگذشت سفر و دیده‌ها و تجربه‌هایش مجدداً به یاد سفر می‌افتد و به یاد این که عبور باید کرد سفری که تا مرگ و تا پیوستن به نیستی و تا حضور هیچ ملایم ادامه خواهد داشت.

◆ دم غروب، میان حضور خسته اشیا / نگاه منتظری حجم وقت را می‌دید / و روی میز هیاهوی چند میوه نوبر به سمت مبهم ادراک مرگ جاری بود / و بوی باغچه را باد، روی فرش فراغت / نثار حاشیه صاف زندگی می‌کرد. (همان، ۲۸۹).  
در منظومه مسافر سپهری از همان آغاز درگیر مفهوم مرگ است و سفر نیز حرکتی است که به مرگ و هیچ می‌انجامد.

## ۲-۷- بررسی اختلافات و شباهت‌های شعری قیصر امین‌پور و سهراب سپهری

هر چند ما نمی‌توانیم قیصر و سهراب را جزو بزرگترین شاعران عصر خویش به حساب آوریم؛ زیرا عصر ما دوران شاعران بزرگ نمی‌باشد؛ اما هر دو را می‌توان به عنوان شاعران نمونه دوران به حساب آورد؛ و مسائل شعری آنها با بسیاری از مسائل فرهنگی کشور ما ارتباط دارد حتی به نوعی می‌توان مسائل اجتماعی را در اشعارشان واریسی کرد.

با نگاهی عمیق به شعر این دو شاعر اولین اختلاف را می‌توان در بیان دردها و مسائل اجتماعی جامعه دانست. در زمانی که قیصر از اوان جوانی با جبهه و جنگ و درد جنگ‌زدگی و ویرانی همراه بود و می‌جنگید و می‌خروشید و می‌سُرد، سهراب در اشعارش آن گونه ناامید سُریش می‌کرد و جهان اطراف خویش را غیراز تاریکی و سیاهی چیزی نمی‌دید و اولین مجموعه شعری او با عنوان «مرگ رنگ» بیانگر مفاهیم فوق می‌باشد. با خواندن اشعار قیصر، موجی از همدلی و سنخیت و زوایای وجودت را لبریز می‌کند به گونه‌ای که گویی خودت شعر سروده‌ای و تو مخاطب نیستی متکلمی و در آخر تصدیق می‌کنی که چه راست می‌گوید؛ اما در اشعار سهراب چنین همدلی را پیدا نمی‌کنی، شعرهایی را نظاره‌گری که با لحنی آسیب‌شناسانه و تصاویری تودر تو همراه با ادراکات غیر عادی همراه است و از روحی بیمارگونه سرچشمه می‌گیرد انگار در شعرهای سهراب مدتی است پشت درهای بسته کز کرده‌ای و با همه تلاشی که برای بازکردن در می‌نمایی اما به خوبی می‌دانی که پشت در چیزی نیست و تلاشت بیهوده است.

باز به نگرش این دو شاعر به مفاهیم «گذشته، حال، آینده» بر می‌گردد. سهراب به گذشته هیچ توجهی ندارد و از آینده نیز نگرانی به دل راه نمی‌دهد. او خود می‌داند که باید به حال پرداخت آری او به نوعی ابن الوقت است. او زندگی را فرو رفتن در حوضچه اکنون می‌داند و از مرگ هراسی به دل راه نمی‌دهد. نگرش صمیمانه سپهری او را وادار به شنیدن شکفتن‌ها می‌کند و سادگی این نوع نگرش، باعث می‌شود تا سهراب در برخورد با دو مقوله مرگ و زندگی، برخوردی کاملاً یکسان داشته باشد:

زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ

و نترسیم از مرگ

مرگ پایان کبوتر نیست

و خلاصه اینکه او مرگ و زندگی را جدای از هم نمی‌دید زیرا او به یگانگی و وحدت نظر رسیده بود. سهراب به مرگ خوش‌بین است و نگاهی مثبت به این پدیده دارد. او مرگ را پایان و انجام نمی‌داند؛ بلکه آن را قسمتی از زندگی می‌داند.

اما قیصر به دنبال گذشته بود، حسرت گذشته را می‌خورد، حسرت دوران جبهه و جنگ حسرت دوران کودکی و حسرت گندم-زار و محلّ ولادت خویش را اما او نسبت به آینده نیز بیم داشت مطمئن نبود که آیا می‌تواند آینده را ببیند یا نه؟ و چندین بار در اشعارش این سؤال بی‌جواب را پرسیده بود.

این روزها که می‌گذرد هر روز

در انتظار آمدنت هستم!

اما

با من بگو که آیا من نیز

در روزگار آمدنت هستم. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۴).

### ۳- نتیجه‌گیری

پدیده مرگ در اشعار هردو شاعر به دوگونه است: زندگی و مرگ‌های روزمره و همیشگی بدون هیچ فلسفه‌ای و مرگی که در عقیده آن‌ها زیبا و دوست‌داشتنی است و دریچه‌ای است به سوی جهانی بدون قفس و آزاد و رسیدن به زندگی جاودانه. دغدغه قیصر امین‌پور در تأملات درون اندیشانه، بازگشت به خویشتن است و اغلب در این‌گونه اشعار به جستجوی خویشتن می‌پردازد. در نظر سپهری و قیصر مرگ چهره‌ای پسندیده دارد و ذاتا پدیده‌ای مطلوب و رها بخش از غفلت و حیرانی است. زندگی و مرگ از تصویرهای هستند که با کلام سپهری، در آمیختگی جاودانه دارد سپهری با تعریف دوباره آنها در اشعارش، برداشت قابل توجهی از این مفاهیم ارائه داده است. در میان شاعران معاصر فارسی سهراب سپهری بیش از سایرین به این مفاهیم پرداخته است و تعریف و نگرش او درباره مرگ و زندگی تفاوت‌های چشمگیری با سایر شاعران دارد. او در پی کسب هویت و تجربه هستی خویش است و در این میان، مرگ و زندگی بیش از هر عامل دیگر در هستی‌شناسی او مؤثر بوده است که این نوع هستی‌شناسی درخلاقیت هنری او بسیار تأثیرگذار بوده است سپهری تجربه مرگ پدر را داشته که این تجربه به احساس عاطفی نسبت به مرگ تبدیل شده است و در مرحله بعدی سپهری به تفکر فلسفی در مورد مرگ پرداخته است به نظر می‌رسد تلفیق این دو باعث شده است که مرگ در شعر او معنای عرفانی-فلسفی بیابد.

### منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. امین‌پور، قیصر (۱۳۷۲). آینه‌های ناگهان، تهران: انتشارات افق.
۳. امین‌پور، قیصر (۱۳۸۶). گلها همه آفتاب گردانند، تهران: انتشارات مروارید.
۴. امین‌پور، قیصر (۱۳۸۵). دستور زبان عشق، تهران: انتشارات مروارید.
۵. امین‌پور، قیصر (۱۳۸۶). به قول پرستو، تهران: انتشارات افق.
۶. امین‌پور، قیصر (۱۳۹۰). مجموعه کامل اشعار، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.
۷. اونامونو، میگل د (۱۳۹۱). درد جاودانگی، ترجمه: بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ نهم، تهران: ناهید.
۸. ترابی، ضیاء‌الدین (۱۳۸۲). سهرابی دیگر، تهران: نشر دنیای نو.

۹. ثروتیان، بهروز (۱۳۷۵). اندیشه و هنر در شعر نیما، چاپ اول، تهران، انتشارات نگاه.
۱۰. ثروتیان، بهروز (۱۳۸۶). صدای پای آب، تهران: انتشارات نگاه.
۱۱. رزمجو، حسین (۱۳۶۹). شعر کهن در ترازوی نقد اخلاق اسلامی، مشهد: انتشارات آستان قدس جلد ۱ و ۲.
۱۲. روزبه، محمدرضا (۱۳۸۱). ادبیات معاصر شعر ایران، چاپ اول، تهران: انتشارات روزگار.
۱۳. دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۳). لغت‌نامه، تهران: موسسه دهخدا.
۱۴. سپهری، سهراب (۱۳۹۲). هشت کتاب، چاپ چهارم، قم: انتشارات نیلوفرانه.
۱۵. سجادی، سیدجعفر (۱۳۶۲). فرهنگ لغات و تعبیرات عرفانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات طهوری.
۱۶. شمیسا، سیروس (۱۳۸۲). نگاهی به سهراب سپهری، تهران: انتشارات صدای معاصر.
۱۷. قاسمی، حسن (۱۳۸۸). صورخیال در شعر مقاومت، تهران: انتشارات فرهنگ گستر.
۱۸. کاظمی، محمدکاظم (۱۳۹۰). ده شاعر انقلاب، تهران: انتشارات سوره مهر.
۱۹. گرجی، مصطفی (۱۳۸۷). بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین‌پور، دردهای پنهانی، فصلنامه پژوهش‌های ادبی تهران، سال پنجم، شماره ۲۰، صص ۱۲۹-۱۰۷.
۲۰. لاهیجی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی، عفت کرباسی، تهران: زوار.
۲۱. مبینی، رشیدالدین (۱۳۷۰). کشف الاسرار، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۲۲. محقق، جواد (۱۳۷۸). نخستین گفتگو، مجله‌ی شعر، ۹.
۲۳. مصاحب، غلامحسین (۱۳۴۵). دایره المعارف مصاحب، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۲۴. وزیرنیا، سیما، ایراندوست، غزل (۱۳۷۹). زیرسپهرآبی سهراب، کندوکاوی در شعر و اندیشه سهراب، تهران: نشر قطره.
۲۵. همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۹). مولوی چه می‌گوید (مولوی‌نامه)، چاپ هفتم، انتشارات موسسه هما، دوره ۲ جلدی.

# Comparative Study of Death Thinking in the Work of Qaisar Aminpour and Sohrab Sepehri

Shokoofeh Nowruzzi

*Master of Persian Language and Literature Payam Noor University of Bijar. Official Director, Education, and Middle Mean Education of Mahidasht*

---

## Abstract

The concept of death is one of the concepts that has always been the subject of thought for human beings, and none of the Persian speakers of this category is empty. The importance of this concept is so high that it is considered as one of the most important parts of human culture. The nature of death is a constant concern and the fundamental question of humans and schools of thought has been on the rise since then. The nonsense and clamor of its nature have led to the emergence of sometimes contradictory thoughts on death in various intellectual arenas, including Persian poetry and poetry. And each of the poets have looked at this phenomenon on the basis of their intellectual and intellectual bases. Death of death is the most important event. The life of every human being has always been his thoughts. Life and life are so trodden that the existence of one without another is pointless. In contemporary poetry, the presence of death is deeper and more than in the past. In this research, which an analytical and descriptive method has been carried out. We have tried to analyze the problem of Death Thinking in the poems of Qaisar Aminpour and Sohrab Sepehri.

**Keywords:** Death, Life, Contemporary Poetry, Qizar Aminpour, Sarahi Sepehri.

---